



۴ برادر کشتی گیر، فقط من ماندم

وقتی یوسف به مشهد برمی گردد، به همراه سه برادرش پای ثابت مسابقات و گودهای کشتی باچوخه می شود. آن ها همیشه به ترتیب سن در مسابقات حاضر می شدند اما دست روزگار، یوسف را در میدان تنها می گذارد. او می گوید: «ما چهار برادر کشتی گیر بودیم که به ترتیب سن کشتی می گرفتیم و مدام اسم مان نقل میدان بود. این موضوع باعث حسادت خیلی ها شده بود. بالاخره این حسادت کار ساز شد و سه برادر من در مدت دو سال پس از ابتلا به یک بیماری ناشناخته، جوان مرگ شدند. تحمل این مصیبت برای من خیلی

زمین خالی بود، پیدا کردیم و این گود برای شش سال آنجا فعال بود. پس از مدتی به دلیل فضای مبارزاتی ایجاد شده در کشور، رژیم شاه با هرگونه تجمع مخالفت کرد و تقریباً همه گودهای کشتی باچوخه در مشهد نیز به حالت تعطیل درآمد. برای تغییر این وضعیت و شروع فعالیت گودهای کشتی، دیداری با پیش کسوتان کشتی و مربیان چوخه انجام دادیم و با جلب نظر آنان در گفت و گوهایی که با مقامات امنیتی و پلیس انجام دادیم، اجازه راه اندازی گود کشتی را گرفتیم. محلی خارج از شهر و در کنار پل روس های آن زمان و میدان فردوسی کنونی را پاک سازی کردیم و اولین

و هر ۱۰ نفرشان را به زمین زدیم. یک مرتبه نیز که در حال مرمت هارونیه بودیم، بر روی داربست با یکی از کارگران گلاویز شدم. با ترس و ناراحتی گفت: اگر از این بالا بیفتی پایین، می میری. با غرور به او گفتم: اگر بیفتم هم، هیچ کاری نمی شوم و بعد از آن برای اینکه حرفم را به او ثابت کنم، خودم را از بالای ایوان به پایین پرتاب کردم. با جفت پا بر روی تپه خاکی ای که در جلوی ایوان بود، افتادم. وقتی به زمین خوردم، احساس کردم هر دو پایم داخل شکم رفته است، اما خوشبختانه آسیبی ندیده بودم.»



کشتی باچوخه این است که فرد کشتی گیر با مراجعه به مسئول گود، ادعای قند اول (جایزه) را می کند و مسئول گود با صدای بلند، از کشتی گیران حاضر در گود می خواهد آمادگی خود را برای کشتی با فرد مدعی اعلام کنند

دشوار بود. به ناگهان تنها شده بودم و احساس می کردم که یاورانم را از دست داده ام.»

زنده نگاه داشتن گود کشتی باچوخه، به یاد ۳ برادر

فوت ناگهانی و پشت سر هم سه برادر کشتی گیر یوسف جوان برگ، تاثیر عمیقی بر روحیه او می گذارد، با این حال او به خاطر برادرانش هم که شده، تمام تلاش خود را به کار می گیرد تا کشتی باچوخه را زنده نگاه دارد. جوان برگ می گوید: «سه برادر من که فوت کرده بودند، علاقه زیادی به کشتی باچوخه داشتند و آرزویشان فراگیر شدن این رشته ورزشی بود؛ به همین دلیل بعد از فوت آن ها تلاش زیادی برای رونق و راه اندازی گودهای کشتی باچوخه کردم. اولین گودی که راه اندازی کردم، گود ته خیابان معروف به گود «ننه خداداد» بود. ننه خداداد پیرزنی بود که به تماشاگران، چای دار چین می فروخت. گود را هم نظافت می کرد. چند هفته ای از برقراری این گود کشتی در ته خیابان گذشته بود که رئیس کلانتری محل به دیدنم آمد و از ما خواست که محل گود را به دلیل مزاحمتی که برای شهروندان و زائران ایجاد کرده بود، به جای دیگری انتقال دهیم. بناچار گود را به محلی در چهارراه عشرت آباد انتقال دادیم، اما کلانتری با آنجا هم موافقت نکرد. پس از آن گود را به محلی در کنار قبرستانی در میل کاریز آن زمان و عامل کنونی انتقال دادیم. بعد از دو هفته، اهالی میل کاریز با آوردن این دلیل که تماشاگران بر روی قبرها می روند، از ادامه کار ما جلوگیری کردند. با همه ناکامی ها سرانجام محلی را در بولوار شرفای امروز که در آن زمان

مسابقه کشتی باچوخه را در میدان فردوسی برگزار کردیم. به تدریج بر رونق این گود افزوده شد و بسیاری از مسابقات استانی و شهری کشتی باچوخه در گود فردوسی برگزار شد. تا سی سالگی در این گود، کشتی گرفتم. در یکی از مسابقات استانی نیز مقام دومی را به دست آوردم. بعد از کناره گیری از کشتی نیز همیشه به عنوان داور و مسئول مسابقات در گودهای کشتی باچوخه مشهود و آستان حضور داشته ام و تجربیات خودم را در اختیار نوجوان های با استعداد قرار داده ام و شاگردانی مانند پهلوان عزیز نظری را تحویل جامعه کشتی ایران داده ام.»

کار و کشتی، هنگام بازسازی آرامگاه فردوسی

قدرت بدنی یوسف موجب می شود او در پروژه بازسازی آرامگاه فردوسی در سال ۴۳، به عنوان یکی از کارگران وارد میدان شود و سنگ های بزرگ آرامگاه را بر دوشش حمل کند. او با یادآوری خاطرات آن روزها می گوید: «با وجودی که سن و سال کمی داشتم، به دلیل ورزشی و عضلات قوی، کار حمل و جابه جایی قطعات سنگ و مجسمه های آرامگاه به عهده من گذاشته شد.» او که در اوقات بیکاری و استراحت نیز با کارگرهای دیگر کشتی می گرفته، از خاطراتش چنین می گوید: «یک روز ظهر همان طور که به کارگرها گیر داده بودم، همگی عصبانی شدند و به طرفم حمله کردند. به آن ها گفتم با هم کشتی می گیریم، اگر به زمین خوردم، دیگر به هیچ کدامان گیر نمی دهم. همگی قبول کردند. باتک تکران کشتی گرفتم

حریف طلبیدن در کشتی باچوخه
یوسف جوان برگ که سال های زیادی را در میادین کشتی باچوخه گذرانده است، درباره جوایز و چگونگی برگزاری این کشتی توضیح می دهد: «رسم کشتی باچوخه این است که فرد کشتی گیر با مراجعه به مسئول گود، ادعای قند اول (جایزه) را می کند و مسئول گود با صدای بلند، نام کشتی گیر را بر زبان می آورد و از کشتی گیران حاضر در گود می خواهد آمادگی خود را برای کشتی با فرد مدعی اعلام کنند. در چنین مواقعی اگر فردی، حاضر به مبارزه شود که کشتی برگزار وقتد به برنده کشتی داده می شود، اما اگر کسی حاضر به کشتی گرفتن نشود، قند به فرد ادعا کننده می رسد. در گودهای کشتی، پهلوانانی بودند که به علت بی رقیب بودن برای چندین سال صاحب قند بودند و زمانی که کسی پیدا می شد و آن ها را به زمین می زد، این لقب صاحب قند بودن از آن ها گرفته می شد. در کشتی باچوخه، وزن و سن و سال اهمیت زیادی ندارد و هر کشتی گیری می تواند با هر کسی که دوست دارد، کشتی بگیرد. قانون اصلی در کشتی باچوخه، زدن حریف با پشت به زمین گود است. زدن حریف با پشت به زمین، امتیاز کامل و برنده شدن را به دنبال داشت. بنا به رسمی قدیمی، قند (جایزه) گود کشتی به مقدار پول جمع شده بستگی داشت و قوچ، بره، قالی و حتی پول نقد نیز به برندگان داده می شد. اساس رونق گود کشتی هم تماشاچیان و علاقه مندان به این کشتی بوده اند.»

و انقلاب روحی، در جمع طرفدارانش، مخالفت و انزجار خود را از حکومت شاه اعلام کرد. روز بعد حاج طیب سوار بر جیب شد. افراد زیادی از جمله خود من نیز با او همراه شدیم و تظاهرات و شورش بر ضد رژیم را شروع کردیم. در طول مسیر هر لحظه بر تعداد ما افزوده می شد. ماموران کلانتری را خلع سلاح می کردیم و به راه خود ادامه می دادیم تا اینکه وارد یکی از خیابان های اصلی و مرکزی تهران شدیم. در این زمان، هلی کوپتری بر روی سر ما ظاهر شد و چند تیر شلیک کرد، اما هیچ کدام از تیرها به طیب نخورد. سرانجام تیری به لاستیک خودرو خورد و ماشین متوقف شد. در همان لحظه تعداد زیادی از سربازان ضدشورش رژیم نیز سر رسیدند و شروع به شلیک کردند. من خودم را به جای امنی رساندم. بعد از چند روز خبر دستگیری و اعدام حاج طیب را شنیدم. بعد از این ماجرا شایع شد که ساواک به دنبال طرفداران و آشنایان حاج طیب است و به همین دلیل من هم تهران را ترک کردم و به مشهد آمدم.»